

# اقتصادهای نابهنجار

انسان‌ها چگونه بر تنگناهای اقتصادی غلبه می‌کنند؟

ریچارد دیویس | ترجمهٔ علیرضا شفیعی نسب



www.ketab.ir

The  
Economist

کتاب برگزیدهٔ سال ۲۰۱۹  
به انتخاب اکونومیست

# اقتصادهای نابهنجار

انسان‌ها چگونه بر تنگناهای اقتصادی غلبه می‌کنند؟

نویسنده ریچارد دیویس

مترجم علیرضا شفیعی‌نسب

ناشر ترجمان علوم انسانی

ویراستار مرضیه اکبرپور

نمونه‌خوان فاطمه وزیری

طراح جلد صادق رهبری

صفحه‌آرا هادی عادل‌خانی

چاپ زیتون

نوبت چاپ اول، ۱۴۰۳

شمارگان ۱۰۰۰

Davies, Richard سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور اقتصادهای نابهنجار: انسان‌ها چگونه بر تنگناهای

اقتصادی غلبه می‌کنند/ ریچارد دیویس؛ ترجمه

علیرضا شفیعی‌نسب؛ ویراستار مرضیه اکبرپور.

تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۴۰۲

۹۷۸-۶۲۲-۵۷۳۴-۳۷-۱

مشخصات نشر

شابک

۳۵۲ ص.

مشخصات ظاهری

HM۵۴۸

رده بندی کنگره

۳۰۶/۳

رده بندی دیویی

۹۲۱۴۳۴۱

شماره کتابشناسی ملی

tarjoman.nashr@gmail.com

پست الکترونیکی

www.tarjomaan.shop

فروشگاه اینترنتی

حقوق چاپ و نشر در قالب های کاغذی، الکترونیکی و صوتی

انحصاراً برای انتشارات ترجمان علوم انسانی محفوظ است.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.



کتابخانه کتاب

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

این اثر ترجمه‌ای است از:

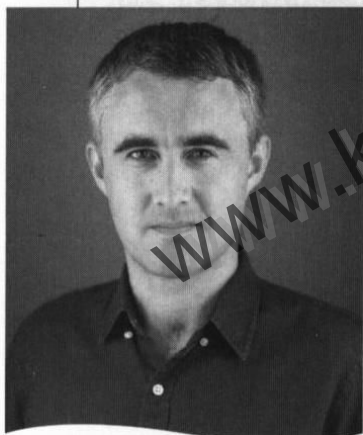
**Extreme Economies:  
Survival, Failure, Future**

Lessons from the World's Limits

Richard Davies

Bantam Press, 2019

ریچارد دیویس اقتصاددان و عضو مدرسه اقتصاد لندن است که در حوزه روزنامه‌نگاری و نیز سیاست‌گذاری اقتصادی فعالیت می‌کند. او مشاور اقتصادی وزیر خزانهداری بریتانیا و همچنین رئیس شورای مشاوران اقتصادی در خزانهداری بریتانیا بوده است. دیویس مدتی در مقام سردبیر بخش اقتصاد هفته‌نامه اکونومیست نیز فعالیت کرده است.



www.ketab.ir

## اقتصادهای نابهنجار

خوش‌خوان و مبتکرانه؛ نویسنده در چارچوبی انسان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه، و نیز با تکیه بر مشاهده و گفت‌وگو، پژوهش اقتصادی ارزشمندی را سامان داده است.

وینسنت کیبل،

THE NEW STATESMAN

گزارشی پر جزئیات و دقیق از چندین موقعیت نادر؛ در بحث از قوت و ضعف بازارها در مواجهه با اقتصادهای برنامه‌ریزی‌شده، اقتصادهای نابهنجار اثری نکته‌سنج و اعجاب‌انگیز است.

تیم هارفورد،

FINANCIAL TIMES

گزارشی پرکشش و حیرت‌انگیز؛ دیویس به چهارگوشه جهان می‌رود و روشن و ساده توضیح می‌دهد که اوضاع از چه قرار است. کتاب او هم جذاب است و هم پر از اطلاعات ارزشمند.

The New York Times

# فهرست

مقدمه	۹
[بخش اول] بقا؛ اقتصاد تاب‌آوری	۱۷
[۱] آچه	۱۹
[۲] زعتری	۴۹
[۳] لوئیزیانا	۸۳
[بخش دوم] شکست؛ اقتصاد ظرفیت ازدست‌رفته	۱۱۳
[۴] گسست دارین	۱۱۵
[۵] کیشاسا	۱۵۱
[۶] گلاسکو	۱۸۷
[بخش سوم] آینده؛ اقتصاد فردا	۲۱۹
[۷] آکیتا	۲۲۱
[۸] تالین	۲۶۳
[۹] سانتیاگو	۳۰۳
نتیجه‌گیری؛ راهنمایی کلی برای آینده	۳۴۳
تصاویر، تقدیر و تشکر، یادداشت‌ها و منابع، نمایه	۳۵۲

مقدمه

## اقتصاد در شرایط نابهنجار

رازهای طبیعت را باید در جاهایی جست که طبیعت، به دور از مسیرهای پرتردد، اثر سازوکار خود را به نمایش می‌گذارد.

ویلیام هاروی، حرکت قلب، ۱۶۲۸

### تاب‌آوری در ساحل

وقتی سوریانندی از صبح بیست و ششم دسامبر ۲۰۰۴ تعریف می‌کند، پررنگ‌ترین خاطراتش مربوط به صداهای هولناک سونامی است. یکشنبه‌ای بود و او سرگرم آماده‌سازی رستورانش برای آن روز، رستوران او در بهترین نقطه ساحل لامپوک آچه قرار داشت. وقتی صدای ماهیگیر وحشت‌زده‌ای را شنید که فریاد می‌زد و می‌گفت مه غلیظی در افق اقیانوس پدید آمده، لب آب رفت تا ببیند ماجرا از چه قرار است. آب سنگ، که معمولاً زیر آب بود، حالا سر برآورده بود و لب خلیج نیز دو قایق ماهیگیری در قسمتی که معمولاً کانالی عمیق بود به گل نشسته بودند. همان جا ماند و تماشا کرد تا اینکه موجی را در یکی دو کیلومتری جهت شمال دید که به دماغه‌ای کوبید. صدایی شبیه انفجار بمب داشت و سوریانندی فهمید که کارش زار است. به طرف موتورسیکلتش دوید و تخته‌گاز از معابر باریک روستا به سمت خشکی پیش رفت. می‌گوید آن لحظه همه جیغ می‌کشیدند

و دعا می‌کردند. حین آنکه به سمت منطقه مرتفع‌تر می‌رفت، فرصتی نبود تا بماند و سراغی از خانواده و دوستانش بگیرد. صدای موج را از پشت سرش می‌شنید. انگار هواپیمایی در تعقیب او بود.

بازماندگان سونامی در آنچه از سه موج یاد می‌کنند و می‌گویند موج دوم، با اختلاف، وحشتناک‌تر از بقیه بود. سوریاندی از برج مخابره شبکه تلویزیونی محلی بالا رفت و به تماشای موج ایستاد. می‌گوید موج اول همه چیز را در بر گرفت اما خانه‌ها، باغ‌ها، دکان‌ها و آغل‌ها آسیبی ندیدند. موج دوم، درست مثل اولی، رعدآسا از راه رسید، اما صداهای ویرانی مخوف‌تری به همراه داشت، صداهای شکستن و له شدن. درختان ریشه‌کن و ساختمان‌ها ویران شدند. موج سوم خیلی آرام‌تر بود، غرش آن فوراً جای خود را به صدای فش فش عمیقی داد و آب دریا دوباره به سمت اقیانوس برگشت. با عقب‌کشیدن آب، مسجد محله پدیدار شد، اما جز آن هیچ. تمام خانه‌ها و دکان‌ها با خاک یکسان شده بودند. آب تمام تاقی‌های ماهیگیری را خرد کرده و گاوها را با خود برده بود. آخرین صدا در لامپوک طنین انداخت که سوریاندی آن را بدترین تجربه عمرش می‌داند. آنگاه سکوت مطلق برقرار شد.

حالا سوریاندی رستوران جدیدی دو ساحل لامپوک دارد. اسمش را اکنون گذاشته و آن را نیز، مثل رستوران قبلی، در بهترین نقطه مشرف به خلیج بنا کرده است. غذای مخصوص او ماهی تازه است که با زغال پوست‌نارگیل کبابش می‌کند و با ترشی محلی به دست مشتریان می‌دهد. سوریاندی نیز، مانند دیگر بازماندگان سونامی آنچه، به آنان که بعد از حادثه هشدار می‌دادند همه از ساحل دور بمانند توجهی نکرد و فوراً به روستای خود برگشت تا زندگی‌اش را بازسازد. ابتدا هیچ نداشت؛ کلبه‌ای با تخته‌پاره‌ها ساخت و آن را به کسب‌وکاری پرونق تبدیل کرد. روایت او از آن روز مخوف که مادر و نامزد و بسیاری از دوستانش را از دست داد سراسر اندوه و سوگواری است. اما او، مانند دیگر اهالی آنچه، داستان دیگری نیز برای گفتن دارد: داستان ابتکار، ازاده و به‌نحوی پیروزی. سوریاندی با چالشی عظیم روبه‌رو بود که کمتر کسی به چشم دیده است، اما با تاب‌آوری و سازگاری خود بر آن غلبه کرد. مأموریت من در آنچه این بود که بفهمم مردم محلی چگونه این قدر سریع اجتماعات

خود را بازساخته‌اند، اقتصاد چه نقشی در تاب‌آوری حیرت‌آورشان داشته است و ما چه درس‌هایی می‌توانیم از آنان بیاموزیم.

### سه وضعیت نابهنجار: بقا، شکست و آینده

بسیاری از دانشمندان معتقدند که وضعیت‌های نابهنجار زندگی آریستن درس‌های مهمی هستند. پدر پزشکی مدرن دکتر ویلیام هاروی، کالبدشناس لندن قرن هفدهم، است. هاروی همیشه بررسی موارد عجیب و نادر را ارزشمند می‌دانست، که نمونه بارزش ماجرای هیو مونگومری بود. هیو در کودکی حین سوارکاری دچار سانحه شد و هنگام افتادن از روی اسب، سمت چپ بدنش چنان خرد شد که قفسه سینه‌اش از جا درآمد و بخشی از قلب و ریه‌هایش مشخص شد. پسرک به شکل معجزه‌آسایی زنده ماند و تخته‌ای فلزی جای دنده‌هایش گذاشتند تا از اندام‌های حیاتی‌اش محافظت کند. هاروی به منظور معاینه هیو تخته را با احتیاط برداشت و مشاهده کرد که حرکت قلب او هم‌زمان با نبض میج دستش است. این اتفاق نمای منحصر به فردی از کالبد انسان در اختیار دکتر گذاشت و مؤید انگاره مناقشه‌برانگیزی بود که هاروی سعی در اثبات آن داشت: اینکه خون پیوسته در تمام بدن انسان می‌گردد.

همکاران هاروی او را به سخره گرفتند، اما گذر قرن‌ها ارزش روش‌ها و اهمیت مشهورترین یافته‌اش (گردش خون) را آشکار ساخت. پزشکان دیگری هم نشان دادند که افراد جان‌به‌دربرده از آسیب‌های بدنی می‌توانند بصیرت‌های ارزشمندی در اختیار بگذارند. در سال ۱۸۲۲، جوانی کانادایی به نام الکسیس سنت‌مارتین از یک تیراندازی تصادفی جان سالم به در برد و با حفره‌ای در شکم به زندگی خود ادامه داد؛ مشاهده مستقیم نحوه کارکرد دستگاه گوارش او زمینه‌ساز فیزیولوژی معده شد. در سال ۱۸۴۸ نیز یک کارگر راه‌آهن در ورمانت به نام فینیس گیج پس از انفجاری که باعث شد میله‌ای آهنی در جمجمه‌اش فرو برود به طرز معجزه‌آسایی زنده ماند. داستان زندگی (و تغییر توانایی‌ها و خلق و خوی) او پس از این سانحه به مطالعه‌ای خط‌شکن در زمینه نحوه کارکرد مغز تبدیل شد. تاب‌آوری معجزه‌وار این بیماران عجیب و غریب (که همه به نحوی آسیب دیدند اما زنده ماندند) درس‌هایی در اختیار دانشمندان گذاشت که برای مطالعه کارکرد بدن‌های سالم و عادی نیز خیلی مفید بود.

ماجرای مشابهی در حوزه مهندسی هم وجود دارد. قضیه در اواسط قرن نوزدهم، پس از سلسله سوانحی غم‌بار در حوزه صنعت و حمل‌ونقل، آغاز شد. انقلاب صنعتی باعث شده بود ابزار و وسایل تا حد اکثر مقاومتشان به کار گرفته شوند؛ در بریتانیا، ساختمان کارخانه‌ها فرو می‌ریختند و دیگ‌های بخار منفجر می‌شدند. در فاجعه‌ای در فرانسه، قطاری به دلیل شکستن محور از ریل خارج شد و جان ۵۲ نفر را گرفت. این فجایع به رسوایی‌هایی عمومی انجام‌میداد، بر سیاست سایه انداختند و شاخه جدیدی از تحقیقات علمی را کلید زدند که در آن مهندسان به دقت بررسی می‌کردند که چرا کار به مشکل می‌خورد. اسکاتلندی‌ها در این حوزه گوی سبقت را ربودند و سردمدارشان دیوید کِرکالدی بود. کِرکالدی، که آموزش مهندسی دیده بود، عمر خود را صرف بررسی این مسئله کرد که چرا مواد زیر فشار تاب برمی‌دارند و خم می‌شوند. او بررسی شکست را چنان ارزشمند می‌دید که دستگاه هیدرولیکی طراحی کرد تا با آن بر نمونه فلزات آن قدر فشار بیاورد تا خم شوند و بشکنند. سپس این قطعه‌ها را در موزه کوچکی به نمایش گذاشت. وقتی بریتانیا بدترین فاجعه خود در قرن نوزدهم (ریزش پل می در سال ۱۸۷۹) را تجربه کرد، کِرکالدی را احضار کردند تا دلیل مشکل را بررسی کند.

این انگاره کِرکالدی که می‌توان از شکست‌های حاد درس عبرت گرفت امروزه همچنان به قوت خود باقی است. هر کس که از روی پل هورسمیت لندن یا پل تیدز بر رودخانه می‌سی‌سی‌پی عبور می‌کند مدیون دستگاه آزمایشنده‌اش شده است، دستگاهی که برای بررسی مواد هر دو پل مورد استفاده قرار گرفت. دانشمندان مدرنی که مواد جدید و فوق‌پیشرفته را بررسی می‌کنند همین کار را انجام می‌دهند، یعنی نمونه‌ها را مانند کِرکالدی در دستگاه‌هایی می‌گذارند و مقاومت آن‌ها را می‌آزمایند و بعد قطعه‌ها را دسته‌بندی می‌کنند. خاصیت اصلی هر ماده را «پتانسیل» می‌گویند که می‌تواند توانایی تحمل بار یا فشار، توانایی خم شدن و کشسانی، توانایی انتقال گرما یا عایق بودن در برابر گرما باشد. وقتی ماده‌ای می‌شکند، این خواص پنهان از دست می‌روند (کش کشسانی خود را از دست می‌دهد و فلز قدرتش را) و دیگر پتانسیلی وجود ندارد. انگاره مهم کِرکالدی این بود که برای درک کامل پتانسیل (محدودیت‌های آن، چگونگی از بین رفتنش و نحوه محافظت از آن) باید قطعه‌های ماده کم‌آورده را جمع‌آوری و بررسی کنیم.

آخرین دلیل بررسی وضعیت های نابهنجار ریشه در انگاره‌ای دارد که جان مینارد کینز، اقتصاددان انگلیسی، در سال ۱۹۲۸ مطرح کرد. کینز، نگران از اینکه موج بدبینی اقتصادی جامعه را فرا گرفته است، چشم انداز بلندمدت عمدتاً خوش بینانه‌ای ارائه داد. بخشی از استدلال او این بود که می‌توانیم شمه‌ای از آینده را همین امروز ببینیم، به شرطی که بدانیم کجا چشم بگردانیم. شگرد کار این بود که روندی پایدار (راهی که اکثر مردم پیش می‌گیرند) را شناسایی کنیم و به زندگی کسانی بنگریم که وضعیت نابهنجار و افراطی آن روند را تجربه می‌کنند. در آن زمان، کینز اعتقاد داشت روندهای پایدار به سوی افزایش ثروت مادی و کاهش نیاز به کار است. او می‌گفت برای سفر روبه‌جلو در زمان باید کسانی را بیابیم که همین الان چنین زندگی‌ای دارند: افراد دارای بیشترین ثروت و آنان که از بیشترین فراغت برخوردارند. کینز افرادی را که در وضعیت نابهنجار روندهای شکل دهنده اقتصاد زندگی می‌کنند «جلوداران» می‌نامید. این افراد به این دلیل برای بررسی اوضاع آینده اقتصاد مفیدند که «سرزمین وعده داده شده به بقیه ما را کاوش می‌کنند و آنجا اردو زده‌اند».

### نه اقتصاد

نه مکانی که در این کتاب بررسی کرده‌ام، همه، جوامعی‌اند که در آن‌ها این سه نوع تجربه نابهنجار (بقا، شکست و آینده) نقشی محوری در زندگی مردم ایفا می‌کنند. بخش اول کتاب متأثر از ویلیام هاروی است و به جاهایی می‌پردازد که مردم در مواجهه با آسیب و ترومای شدید از خود تاب‌آوری نشان داده‌اند. آنچه، جایی که با سوریانندی آشنا شدم، منطقه‌ای بود که بدترین ضربه را از امواج سونامی بیست و هشتم دسامبر ۲۰۰۴ خورد. روستاییان داروندار خود را از دست دادند، اما در آنجا بازگشت اقتصادی سریعی را شاهد بودیم. خانواده‌های سوری که در زعتری، در شمال اردن، با آن‌ها دیدار کردم به خاطر جنگ داخلی سوریه خانه و کسب‌وکار خود را رها کرده و از کشور گریخته بودند. اما آن‌ها هم محیط خود را بازساختند و زندگی جدید و پویایی را در این منطقه گسترده و مناقشه‌برانگیز برپا ساختند، جایی که به بزرگ‌ترین اردوگاه پناهندگان با بالاترین سرعت گسترش تبدیل شد. زندانیانی که در لوئیزیانا با آن‌ها دیدار کردم هنگام ورود به خانه جدیدشان، بزرگ‌ترین

ندامتگاه آمریکا در ایالتی که بیشترین شمار زندانیان را دارد، همه چیز را پشت سرشان جا گذاشته بودند. حتی آنجا هم نوعی تاب‌آوری اقتصادی وجود دارد و افراد کالاهای مختلفی را ناخت می‌زنند و دادوستد می‌کنند تا روزگار بگذرانند. بلایای طبیعی، جنگ و حبس زندگی قبلی این افراد را کامل از بین برده است. اما، در هر سه مورد، مردم زنده می‌مانند و حتی، به خصوص با اتکا به اقتصاد، پیشرفت می‌کنند.

سپس به دیدن جاهایی رفتیم که به گمانم دیوید کرکالدی اگر اقتصاددان بود به بررسی آن‌ها می‌پرداخت: سه اقتصاد شکست خورده. بخش دوم کتاب با گسست دارین آغاز می‌شود، جایی با چنان موقعیت و منابع طبیعی رشک‌برانگیزی که از قرن شانزدهم مقصدی برای کارآفرینان بوده است. امروزه اینجا قلمرویی بی‌قانون و بی‌صاحب بین دو کشور کلمبیا و پاناما است، از خطرناک‌ترین اماکن دنیا به شمار می‌آید و صحنه نابودی و ویرانی وحشتناک محیط‌زیست است. کینشاسا، پایتخت جمهوری دموکراتیک کنگو، نیز چنان پتانسیلی دارد که باید بهترین کلان‌شهر آفریقا باشد، اما این شهر هم محلی شکست‌خورده است و با جمعیتی ده‌میلیونی فقیرترین شهر بزرگ دنیاست. گلاسگو روزگاری برای عنوان شهر پیشتاز بریتانیا با لندن رقابت می‌کرد و چنان مرز شکنی‌های علمی، مهندسی و هنری‌ای در آن صورت می‌گرفت که در آغاز قرن بیستم بهترین مکان برای زندگی بود. اما این شهر از هم پاشید، همه چیز را از دست داد، مشکل‌دارترین شهر بریتانیا شد و امروزه نیز همچنان وضعیتش همان است. در هر یک از این محل‌ها، پتانسیلی عظیم (چه طبیعی، چه انسانی و چه صنعتی) به هدر رفته است و معمولاً مشکل اقتصادی در نابودی هر یک حرف اول را می‌زند.

سرانجام به سه محلی رفتیم که جان مینارد کینز اگر امروز زنده بود، از آن‌ها دیدار می‌کرد. به توصیه او عمل کردم تا شمه‌ای از آینده اقتصادی را ببینم. با نزدیک شدن سال ۲۰۲۰، ظاهراً دنیا دوباره گرفتار بدبینی اقتصادی شده است. بسیاری از کشورهای سراسر دنیا با سه روند مواجه‌اند: پیری جمعیت، جریان حاصل از فناوری‌های جدید و رشد نابرابری. این روندها، که عموماً ناگزیر به شمار می‌آیند، می‌توانند آسیبی جدی به اقتصاد وارد سازند: این‌ها آزمون تاب‌آوری‌اند و شاید بعضی اقتصادها را به سوی شکست برانند. پس به توصیه کینز به دنبال شهرهایی رفتیم که تا حد ممکن پیر، دارای فناوری پیشرفته

و گرفتار نابرابری بودند. آکیتا، شهری در شمال ژاپن، یک‌تاز پیری جمعیت است؛ تالین، پایتخت استونی، یک‌تاز فناوری است؛ سانتیاگو، پایتخت شیلی، یک‌تاز نابرابری است. به‌زودی محل زندگی اکثر مردم دنیا با ترکیبی از فشارها و فرصت‌های مشاهده‌شده در این سه شهر مواجه خواهد بود. این یعنی زندگی «جلوداران» این اقتصادها روزنه‌ای به سوی آینده‌ی احتمالی خودمان است. به این شهرها رفته تا نیروهای اقتصادی جلوداران را بفهمم، با نیروهای نهفته در پس‌تاب‌آوری و شکست مقایسه‌شان کنم و ببینم در مجموع باید به آینده امیدوار بود یا از آن ترسید.

### یادداشتی درباره‌ی داده‌ها

از آنجاکه یافتن وضعیت‌های نابهنجار در دنیا و بازدید از آن‌ها کار بسیار دشواری بود، نمونه‌ها را تا حد ممکن به شکل کمی و عینی انتخاب کردم تا مطمئن شوم که بارزترین نمونه در نوع خودشان هستند. جزئیات، فکت‌ها و آمار و ارقام بیشتر درباره‌ی هر یک از این اقتصادها و دلیل انتخابشان را در فصل مربوطه توضیح داده‌ام. هر جا امکان داشته، از داده‌های برگرفته از آژانس‌های رسمی آمار ملی یا نهادهای بین‌المللی استفاده کرده‌ام. یادداشت‌های خودم، به همراه ارجاعات به پژوهش‌ها و مطالعه‌ی بیشتر، همه در پایان کتاب آمده‌اند. گزیده‌ای از نمودارهای تعاملی، یادداشت‌ها و منابع داده در وب‌سایت کتاب حاضر در دسترس است: [www.extremeeconomies.com](http://www.extremeeconomies.com).